مقدس

صدام گفته بود یک روزه خرمشهر را تصرف می‌کند اما ۳۴ روز دفاع کردیم

عکس: علی حسن‌پور/ ایران

گفتم می‌روم خرمشهر. واحدم را جمع می‌کنم و می‌روم خرمشهر. گفتم این تصمیم برای من تصمیم سرنوشت است. من واحدم را رها کنم و بروم؟ جواب خانواده‌ام را چه بدهم؟ به من می‌گویند ۲۰ سال حقوق گرفتی، به سفرهای خارجی رفتی و گشتی و خرج کردی و برای این کشور هزینه آوردی، حالا که کشور لازمت دارد، صحنه را ترک می‌کنی؟ این غیرت ایرانی است؟ این غیرت سرباز ایرانی است؟ ابداً این کار را نکردم

است؛ روز اول خرمشهر، روز سوم خوزستان، روز هفتم تهران و روز دهم ایران را گرفته است. حالا چطور می‌شود؟ صدام در روز هفتم جنگ پیشنهاد مذاکره می‌کند و می‌گوید من به همه اهداف از پیش تعیین‌شده رسیده‌ام، در حالی که هنوز از پل نو شهر نتوانسته عبور کند. پل نو پلی است روی یک آبراه که غیرقابل عبور است و فقط باید از آنجا عبور کنند. پل، مدافعی دارد به نام جواد صفری با یک تیربار ام۳آ۳. تا وقتی این مرد زنده است، پرنده از پل نمی‌تواند عبور کند و در نهایت با گلوله خمپاره، عراقی‌ها موضعش را هدف قرار می‌دهند. به دلیل همین ناکامی‌ها بود که صدام در روز هفتم می‌گوید به اهدافم رسیده‌ام، در حالی که هنوز به خرمشهر نیامده است! و بعد پیشنهاد مذاکره می‌کند. در واکنش به این صحبت‌ها بود که امام خمینی(ره) آن زمان می‌فرماید این آدم قابل مذاکره نیست. این فرمایش امام، خون تازه‌ای در رگ رزمندگان به وجود آورد و رزمندگان بهتر از قبل آماده رزم شدند.

این ارادت به امام خمینی(ره) عقبه‌ای در ماه‌های آغازین پیروزی انقلاب دارد، درست است؟

بله، این خون تازه عقبه دارد. در حالی که جریاناتی می‌خواستند ارتش را منحل کنند، امام خمینی می‌فرماید نه، چنین خبری نیست و ارتش باید بماند. اتفاقاً ۲۹ فروردین به نام روز ارتش معروف است. چهار روز قبل از آن، آقا فرمودند ارتش باید بماند. با «ارتش باید بماند» همه صداهایی که خواستار انحلال ارتش بودند، ساکت شد. دیگر کسی نگفت ارتش باید منحل شود. ببینید، اساساً هر جمله‌ای که از زبان امام جاری می‌شد، ارتش بیشتر جلو می‌رفت و احساس پشتیبانی بیشتر می‌کرد.

حمایت مردم خرمشهر از رزمندگان چگونه بود؟

زمانی که وارد خرمشهر شدم، به یکی از پرسنل گفتم آدمی می‌خواهم که راننده باشد و خرمشهر را خوب بشناسد. یکی آمد و گفت من بچه خرمشهر هستم. وارد شهر شدیم، روی دیوار دیدم نوشته: «جمعیت خرمشهر ۳۶ میلیون نفر». تعجب کردم و با خود گفتم ایران ۳۶ میلیون نفر جمعیت دارد نه خرمشهر، این چیست که اینجا نوشته‌اند. دوزاری‌ام نیفتاده بود. اما فکر کردم و دیدم درست است. معنایش این بود که رزمنده، برو جلو دفاع کن، ملت ایران پشتیبانت هستند. از همین‌جا به پرسنلم گفتم ملت ایران با ماست. وقتی وارد شهر شدم، اشکم درآمد و گریه کردم. مردم خرمشهر را دیدم که آواره و سرگردان، زندگی چندین‌ساله را رها کرده‌اند، یک بقچه روی سرشان گذاشته‌اند، دست دو بچه را گرفته‌اند، بعضی پابرهنه یا با دمپایی، نمی‌دانند کجا بروند. پرسنل که پیاده شده بودند، ماشین‌ها را آماده کردم و گفتم مردم را سوار کنید و ببرید بیرون شهر تا از تیررس دشمن دور باشند. این کار انجام شد و تلفات مردم کم شد. برای خودم این کار ارزنده بود و همکاری بچه‌ها بی‌نظیر بود. می‌گفتند وظیفه‌مان این بود که جان مردم را نجات دهیم.

احیاناً به دلیل وجود نیروهای مردمی که سازماندهی نشده بودند هم چالش داشتید؟

در نیمه اول مهرماه، مشکلات زیادی داشتیم. از همین نیروهایی که از شهرهای مختلف می‌آمدند، بیشترشان نظامی‌گری بلد نبودند و سیستم مخابراتی‌شان خوب نبود. با بی‌سیم‌های واکی‌تاکی ارتباط برقرار می‌کردند که بسیار نفوذپذیر بود. بعد هم اگر وحدت فرماندهی در نظام نباشد، قابل کنترل نیست. ۱۵ روز اول، وحدت فرماندهی بسیار کم داشتیم. فرمانبرداری هم نبود. مثلاً یک روز به من خبر دادند که گروهی آمده و می‌خواهد جلو برود. به آنها گفتم مثلاً از خیابان نروید، نیروهای ما جلو مستقر هستند و ممکن است همدیگر را بزنید. قانع نشدند و حتی به من گفتند تو یک ارتشی طاغوتی هستی و از تو دستور نمی‌گیریم. بالاخره نتوانستم جلویشان را بگیرم و رفتند جلو. یادم نیست چقدر طول کشید، اما بالاخره یکی از آنها با پای خونین برگشت و گفت آمبولانس بدهید. گفتم آمبولانس کجا بود؟ چه اتفاقی افتاده؟ گفت یک خمپاره وسط‌مان افتاد و همه مجروح شدند. من سالم بودم و آمدم دنبال آمبولانس. یکی از وانت‌های سیمرغ را دادم و گفتم برو دنبال مجروح‌ها. وقتی برگشتند، خدا را شاهد می‌گیرم که از پشت وانت خون سرازیر بود و نفر اصلی‌شان هم وسط بود. رفتم بالا، یقه‌اش را گرفتم و گفتم به شما نگفتم از این مسیر نروید؟ ۱۱ نفر را از جبهه خارج کردی و نگذاشتی استفاده شوند. خلاصه، موارد این‌چنینی داشتیم.

شرایط چگونه بهبود یافت؟

نیمه اول مهرماه بسیار سخت بود، اما نیمه دوم، الحمدلله، همه گروه‌هایی که آمده بودند، سازماندهی شدند و کنار دسته‌های تکاوران مستقر شدند.

از نیروهای کمکی چه خبر؟

یک گردان از قوچان در حال آمدن بود، سرهنگ کهتری فرمانده گردان بود. یک گردان از تهران به فرماندهی سرگرد شاهین‌راد بود. اینها بموقع نتوانستند برسند تا روز سوم آبان‌ماه.

۳۴ روز نبرد چگونه تمام شد؟ دستور تخلیه خرمشهر چگونه به شما ابلاغ شد؟

سوم آبان‌ماه بعدازظهر، سرلشکر حسنی سعدی که آن موقع سرهنگ بود و فرمانده عملیات خرمشهر، به من بی‌سیم زد که آماده‌باش باشید برای تغییر موضع. گفتم منظور چیست؟ گفت باید بیایید ساحل شرقی کارون. چرا؟ گفت تصمیم این‌طور گرفته شده است. این در حالی بود که دوم آبان‌ماه برایم نوشته بود که نیروهای کمکی در راه هستند، به مقاومت خود ادامه دهید. نامه کتبی‌اش را هنوز دارم. گفتم با چه وسیله‌ای باید تغییر موضع دهیم؟ گفت دو قایق هشت‌نفره می‌فرستم. وقتی فرمان را گرفتم، تمام فرماندهان گروهان‌ها را احضار کردم. همه را احضار کردم و امریه را به آنها ابلاغ کردم. همه اعتراض کردند، حتی افسرم که تا آن موقع حتی بلند با من صحبت نکرده بود، اعتراض کرد که برای چه؟ اگر می‌خواستیم شهر را تخلیه کنیم، برای چه اصلاً آمدیم؟ ۳۴ روز است که اینجا در حال مقاومت و جان‌دادن هستیم. برای چه باید برگردیم؟ بالاخره عده‌ای از اینها راضی شدند و عده زیادی نه. مجبور شدم بی‌سیم بزنم و از سرهنگ حسنی سعدی خواهش کنم که فرمان را تکرار کند. اما باز هم تعداد زیادی فرمان را قبول نکردند و آنجا ماندند.

به افسر عملیات دستور دادم از همان ساعتی که فرمان تجدید شد، دو قایقی که برای ما آمده بود، نیروهای اضافه‌ای که در منطقه بودند را تخلیه کنند، هر نیروی مردمی که بود و هر تکاوری که می‌خواست برود. از گردان دژ مقداری سرباز بودند، از مردم مقداری مانده بودند که تخلیه کردیم تا ساعت ۱۲ شب. از ۱۲ شب به بعد، تخلیه نیروهای نظامی شروع شد تا ۴ و نیم صبح که تقریباً همه تخلیه شده بودند. در این فرآیند، یکی از قایق‌ها خراب شد و یکی هم غرق شد و برای تخلیه باقی‌مانده‌ها هیچ وسیله‌ای نماند. افسر عملیات، لنجی که آنجا بود را به راه انداخت. اتفاقاً آب در همان موقع داشت مد می‌شد و از خلیج فارس به سمت رودخانه کارون می‌رفت. کارون هم از خرمشهر بالاتر می‌رفت. مجبور شدیم سوار این لنج شویم و با اسلحه یا هر چیزی که بود، پارو بزنیم. آب ما را به سمت پل می‌برد و ما تلاش می‌کردیم. در نهایت، آنهایی که شنا بلد بودند، پریدند داخل آب و لنج را کشیدند تا به ساحل غربی رود کارون برسیم. روز هشتم آبان ۱۳۵۹.

در این ۳۴ روز چه تعداد از تکاوران شما شهید یا اسیر شدند؟

در ۳۴ روز، جمعاً ۱۰۳ نفر از تکاوران شهید شدند. البته در ۳۴ روز، فقط گردان من نبود. ۲۳ مهر، یک گردان از پادگان منجیل، از مرکز آموزش منجیل، توسط ناخدا ضرغامی که هم‌دوره‌ام بود، ۲۷۰ نفر تکاور به ما ملحق شدند. روز چهارم آبان که تخلیه می‌کردیم، همه تخلیه شدند، جز تعدادی که روزهای بعد از زیر پل و با شنا از شهر بیرون آمدند.

در ارتباط با موضوع اسارت برگردیم به قبل از اعزام به خرمشهر. قبل از خروج از بوشهر، در آخرین صحبت‌هایم گفتم: تکاور اسیر ندارد. گفتم این خشابی که دارید، ۲۰ تیر فشنگ دارد. وقتی گذاشتید داخل خشاب و گلنگدن را کشیدید و دست روی ماشه گذاشتید، نمی‌دانید کی تمام می‌شود و یک‌باره دیدید که گلنگدن آمد عقب و دیگر جلو نمی‌رود. گلوله تمام می‌شود. گفتم قبل از اینکه خشاب را در تفنگ جای‌گذاری کنید، اولین فشنگ را بردارید و در جیب‌تان بگذارید. گفتم این فشنگ برای خودتان است. به موقعیتی می‌رسید که هیچ کاری از شما برنمی‌آید. گفتم دشمن نمی‌خواهد شما را بکشد، بلکه می‌خواهد شما را اسیر بگیرد. اول اینکه می‌خواهد امتیاز اسارت را داشته باشد و دوم اینکه اطلاعات از شما بگیرد. گفتم اینجا روی تجربه به شما می‌گویم، فشنگ را داخل خزانه تفنگ می‌گذارید، با شست پا ماشه را می‌گیرید و لوله را می‌چسبانید به زیر چانه‌تان و می‌گویید خداحافظ زندگی با ذلت و من زندگی با عزت را دوست دارم و بعد ماشه را می‌چکانید.

به بچه‌ها گفتم تکاور اسیر ندارد و همین هم شد. در طول ۳۴ روز، فقط دو نفر اسیر داشتیم. یکی جلوی چشم خودم دیدم که اسیر شد. البته مقصر نبود. در یک درگیری بسیار سنگین، بعد از مصرف ۲۹ گلوله تفنگ ۱۰۶ که همه به هدف خورد، عراقی‌ها جیپش را زدند و اسیر گرفتند. هیچ کاری از دستش برنمی‌آمد.

پس از خروج از خرمشهر، منطقه را ترک کردید؟

پس از خروج از خرمشهر، منطقه را ترک نکردیم. در همان منطقه بودیم. به جاده ماهشهر-آبادان آمدیم و یک موضع دفاعی سنگین و شدید درست کردیم که در حملات بعدی ما، این موضع‌ها جلوتر رفت. یکی از عملیات‌های مهم ما، عملیات ذوالفقاریه است. اولین عملیاتی است که دشمن در حمله شکست می‌خورد. هشتم آبان‌ماه، یک نفر خبر آورد که عراقی‌ها از آن طرف آمده‌اند، نخلستان را رد کرده‌اند و از بهمن‌شیر پل زده‌اند و در حال رد شدن هستند. حسنی سعدی، فرمانده منطقه خرمشهر به من بی‌سیم زد، هرچه نیرو داری جمع کن و برای مقابله برو. به سمت ذوالفقاریه حرکت کردیم. وقتی رسیدیم، دیدیم عراقی‌ها پل زده‌اند و نفربرهایشان در حال عبور از آب هستند. اولین کار بچه‌ها این بود که پل را خراب کردند. بعد ۱۳ نفربر و تانک‌شان را روی آب بهمن‌شیر غرق کردند. ارتباط از آب گذشته‌ها با این طرف قطع شد. وقتی این ارتباط قطع شد، این طرف پل کلی کشته دادند و مجبور به عقب‌نشینی شدند. ما هم به سمت ساحل دشمن پیشروی کردیم. همان شب خبر دادند که گردان سرهنگ کهتری به بندر امام رسیده و از آنجا با هاورکرافت در حال عزیمت به آبادان هستند. روز بعد، سرهنگ کهتری آمد، دو گردان با هم ملحق شدند و عملیات بعدی را انجام دادیم و تا پشت جاده اهواز-خرمشهر عقب‌نشینی کردند.

در آبان‌ماه ۵۹، عملیاتی انجام می‌شود؛ عملیات انهدام سکوهای نفتی عراق. این عملیات چگونه اجرا شد؟

این عملیات را به نام شهید جواد صفری نام‌گذاری کردیم و همان آبان‌ماه ۵۹ انجام شد. ۲۷ نفر از تکاوران دریایی به همراه ۲۵۰۰ پوند مواد منفجره، سلاح و تجهیزات مربوطه، توسط یک فروند کشتی و در پوشش افراد ماهیگیر، بعدازظهر ۱۳ آبان ۵۹، از بندر بوشهر به سوی سکوی نفتی نوروز عزیمت کردند. دو فروند ناوچه موشک‌انداز، مسئولیت پشتیبانی و مراقبت از این کشتی را بر عهده داشتند تا در صورت بروز هرگونه تهدید از سوی دشمن، وارد عمل شوند و امنیت آن را تأمین کنند. وضعیت جوی نامناسب و مواج بودن دریا، مشکلاتی برای نزدیک شدن کشتی به اسکله البکر عراق پدید آورد.

بر همین اساس، مأموریت این کشتی به ناوچه پیکان، که یکی از دو ناوچه شرکت‌کننده در عملیات بود، واگذار شد. پس از انتقال تکاوران دریایی و تجهیزات و مهمات از کشتی به ناوچه پیکان، ناوچه مذکور با خاموش کردن رادار و دیگر سامانه‌های الکترونیکی که انتشار امواج دارند، به سوی اسکله البکر عزیمت کرد و در ساعت ۲۳ به اسکله رسید. با مانور خاص و استفاده از چهار موتور ناوچه، آن را به پایه اسکله نزدیک کرد و تکاوران با استفاده از نردبان چسبیده به پایه اسکله، تجهیزات و مهمات را روی اسکله منتقل کردند. در ادامه، ناوچه پیکان به سوی اسکله الامیه رفت و پس از رسیدن به آن، همانند اسکله البکر عمل کرد و نیروها، تجهیزات و مهمات مربوط به این اسکله را نیز تخلیه کرد. در همین زمان، متصدی ESM به فرمانده ناوچه اعلام کرد فرکانس راداری سه فروند ناوچه را از سمت خور عبدالله دریافت کرده است. با دستور فرمانده ناوچه، بررسی‌های لازم روی مشخصات فرکانس‌های راداری انجام و مشخص شد که ناوچه‌های مذکور از ناوچه‌های نظامی دشمن هستند. بلافاصله در ناوچه پیکان، محل جنگ اعلام شد و همه نفرات در محل‌های مربوطه قرار گرفتند و سلاح‌ها و سامانه‌های ناوچه آماده به کار شدند. ناوچه پیکان، که در پشت اسکله الامیه قرار داشت، به سرعت از پشت آن خارج شد و به سوی ناوچه‌های عراقی حمله‌ور شد. سامانه کنترل آتش روی اولین ناوچه دشمن قفل شد و با شلیک پیاپی توپ ۷۶ میلی‌متری، یگان دشمن، که یک ناوچه اژدرافکن پی-۶ بود، هدف قرار گرفت و منهدم شد. ناوچه‌های عراقی، که از حضور ناوچه پیکان در این منطقه بی‌اطلاع بودند، غافلگیر شدند و در زمان درگیری ناوچه پیکان با یکی از آنها، دو فروند دیگر، که از نوع ناوچه‌های اوزا بودند، به سوی خور عبدالله فرار کردند. ناوچه پیکان، پس از فراغت از درگیری با ناوچه اول عراقی، به دنبال دو فروند دیگر رفت. به دلیل افزایش فاصله ناوچه‌های عراقی از ناوچه پیکان و خارج شدن آنها از تیررس توپ ناوچه ایرانی، فرمانده تصمیم به استفاده از موشک علیه ناوچه‌های عراقی گرفت و با استفاده از آن، یک فروند دیگر از ناوچه‌های دشمن را مورد حمله قرار داد که پس از اصابت موشک، اکوی راداری آن از صفحه رادار ناوچه پیکان محو شد. ناوچه سوم از فرصت استفاده کرد و به داخل خور عبدالله فرار کرد. در این بین، تکاوران دریایی در مدت استقرار خود روی اسکله‌های عراقی، مواد منفجره را در نقاط مختلف و حساس تأسیسات ترمینال‌ها نصب و آماده کردند. برابر طرح عملیاتی، می‌بایست حداقل نفرات برای فعال کردن فیوزها روی هر ترمینال باقی بمانند.

لذا روی هر اسکله عراقی، فقط دو نفر از تکاوران دریایی باقی ماندند و بقیه نفرات به ناوچه پیکان منتقل و از منطقه دور شدند. صبح روز شانزدهم آبان‌ماه ۱۳۵۹، تکاوران دریایی باقی‌مانده روی ترمینال‌ها، پس از فعال‌سازی فیوزهای مواد منفجره، به بالگردهای اعزامی نداجا از بوشهر سوار شدند و به‌سرعت از اسکله‌ها فاصله گرفتند. مواد منفجره نصب‌شده روی ترمینال‌ها، یکی پس از دیگری منفجر شد و تمام آسمان منطقه را دود ناشی از آتش‌سوزی پدیدآمده روی آنها فرا گرفت. با اجرای موفق این عملیات، میلیاردها دلار به تأسیسات و اسکله‌های عراقی خسارت وارد آمد و دیگر امکان صادرات نفت برای عراق از طریق این اسکله از میان رفت و صادرات نفت آن کشور که پشتوانه اقتصادی ماشین جنگی آن بود، تا سال‌ها به یک‌چهارم و آن هم توسط خطوط لوله نفتی از طریق سایر کشورهای همسایه عراق انجام می‌شد.

جریاناتی می‌خواستند ارتش را منحل کنند، امام خمینی می‌فرماید نه، چنین خبری نیست و ارتش باید بماند. اتفاقاً ۲۹ فروردین به نام روز ارتش معروف است. چهار روز قبل از آن، آقا فرمودند ارتش باید بماند. با «ارتش باید بماند» همه صداهایی که خواستار انحلال ارتش بودند، ساکت شد. دیگر کسی نگفت ارتش باید منحل شود. ببینید، اساساً هر جمله‌ای که از زبان امام جاری می‌شد، ارتش بیشتر جلو می‌رفت و احساس پشتیبانی بیشتر می‌کرد

برش

روحیه و غیرت تکاوران شما در خرمشهر چگونه بود؟

وقتی به خط مقدم رفتیم، تکاوران به هم سفارش می‌کردند که اگر مجروح یا شهید شدیم، جسد و پیکرمان به دست دشمن نیفتد. مثلاً بی‌سیم‌چی من دستش از بازو قطع شد و افتاد زمین. با هزار مکافات می‌خواستیم بفرستیمش عقب که برود بیمارستان. نمی‌خواست برود. بالاخره مجبور شد قبول کند. اما دیدیم دست بریده را برداشت و روی کوله‌پشتی گذاشت. گفتم غلام، این برای چیست؟ گفت: ناخدا، نمی‌خواهم حتی دست قطع‌شده‌ام به دست دشمن بیفتد.

اینجا است که می‌گویم سرباز ایرانی، هرجا هستی، روحت شاد. ما همه سربازیم. می‌گویم ایرانی، درود به آن غیرت و شرف ایرانی‌ات. واقعاً میهن‌دوستی و اعتقادات تو یکی است. نمره‌ات همه‌جا یک است.

آن هم در چه شرایطی؟ وقتی ۳۵ کشور به عراق کمک می‌کردند. از همه کشورهای عربی و چند کشور آفریقایی، ما اسیر گرفته بودیم. این‌ها همه مزدور صدام بودند. همین اردن، بهترین بندر خود را در اختیار عراق گذاشته بود. وقتی بنادر عراق را بستیم، تمام تدارکات از آن طرف، از بندر اردن می‌آمد و ۱۲۰ کامیون در اختیار صدام بود که برای خرمشهر و آبادان تدارکات بیاورند.